

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و إن ادّعى انصراف الأخبار إلى غير هذه الصورة لكنه مشكل كدعوى شمولها ولو قلنا بإرتفاع الضمان و لو مكن المشتري من القبض فلم يقبض فالأقوى أيضاً ابتناء المسألة على ارتفاع الضمان و عدمه.»

عدم خيار تاخير در صورت قبض مبيع بدون اذن بايع

مرحوم شيخ(ره) فرموده‌اند: یکی از شرایط خيار تأخير این است که مشتری مبيع را قبض نکرده باشد، حال در این شرط یکی از فروعاتی که مطرح کرده‌اند این است که اگر مشتری مبيع را بدون اذن بايع قبض کند، این مبيعی که بدون اذن بايع قبض شده، آیا موجب از بین رفتن خيار تأخير بايع هست یا نه؟

مرحوم شيخ(ره) فرموده: در این فرع چهار وجه وجود دارد؛ که وجه چهارم را اقوی قرار داده‌اند.

در اینجا برخی از فقهاء یک ادعای انصرافی کرده و گفته‌اند: روایات و اخباری که از آن خيار تأخير استفاده می‌شود، این مورد را که مشتری، مبيع را بدون اذن بايع قبض کرده شامل نمی‌شود و در اینجا خيار تأخير وجود ندارد و بنابراین این روایات از مورد قبض مبيع بدون اذن انصراف دارد.

نقد و بررسی انصراف ادعایی در کلام فقهاء برای روایات

مرحوم شيخ(ره) فرموده: این انصراف را قبول نداریم، انصراف همان طور که در اصول بیان شده، یک منشأ لازم دارد، که اگر منشأ انصراف کثرت استعمال باشد، این فایده دارد، یعنی اگر لفظی کثرت استعمال در معنایی پیدا کند، این کثرت استعمال سبب می‌شود که آن لفظ هنگام استعمال انصراف به آن معنا پیدا کند، اما اگر کثرت استعمال در کار نباشد، اینجا دیگر انصراف به درد نمی‌خورد.

حال در اینجا هم که نمی‌توانیم بگوییم که: کثرت استعمال وجود دارد، بنابراین این انصراف مشکل است و نمی‌توانیم بپذیریم، گرچه اگر کسی مقابلش را هم ادعا کند، آن هم مشکل است، یعنی اگر کسی بگوید: این روایات إطلاق دارد و می‌گوید: بايع در صورتی که مشتری، مبيع را قبض کرده باشد خيار تأخير ندارد، که اگر کسی مدعی شود، که این هم إطلاق دارد، یعنی چه بدون اذن و چه با اذن و روایات هر دو صورت را می‌گیرد.

شيخ(ره) فرموده: این هم ادعای مشکلی است و نمی‌توانیم این گونه ادعا کنیم که إطلاق دارد، که نتیجه‌ی إطلاق این است که

مشتري مبيع را به هر نحوی که قبض کرده باشد، خيار تأخير بايع ساقط می‌شود.

پس هر دو طرف مشکل است، نه برای ادعای إطلاق وجه و دلیلی داریم و نه برای ادعای انصراف، لذا مرحوم شیخ(ره) فرموده: اصلاً از این راه استدلال نمی‌کنیم و وارد مسئله نمی‌شویم، بلکه باید مسئله را مبتنی کنیم بر اینکه آیا چنین قبضی سبب ارتفاع ضمان از بايع هست یا نه؟ که اگر سبب ارتفاع ضمان باشد، خيار تأخير بايع ساقط می‌شود و اگر سبب ارتفاع ضمان نباشد، خيار تأخير باقی می‌ماند.

فرض امتناع مشتری از قبض مبيع

فرع دیگر این است که اگر بايع مشتری را متمکن از قبض مبيع کند، اما مشتری قبض نکرد، در اینجا هم آیا باز خيار تأخير برای بايع هست یا نه؟

شیخ(ره) فرموده: باز هم این فرع مبتنی بر همین مسئله است که آیا این تمکین بايع سبب ارتفاع ضمان از بايع می‌شود یا نه؟ اگر این تمکین و اینکه بايع مشتری را متمکن از مبيع کرد، سبب ارتفاع ضمان بايع باشد، بايع دیگر خيار تأخير ندارد، و إلا خيار تأخير دارد.

بعد شیخ(ره) فرموده: در بعضی از روایات تعبیری بود که «ثم يدعه عنده»، که بعضی از فقهاء گفته‌اند: این «يدعه عنده» ظهور در این دارد که مجرد تمکن مشتری از گرفتن مبيع، مانع از خيار تأخير نیست، بلکه آنچه خيار تأخير را از بین می‌برد، این است که مشتری بالفعل قبض کند.

اما مرحوم شیخ(ره) فرموده: «و فيه نظر» و وجه نظر هم این است که این «ثم يدعه عنده» در کلام راوی و سائل واقع شده و در کلام امام(علیه السلام) واقع نشده تا بتوانیم به آن استدلال کنیم.

قبض بعض مبيع توسط مشتری

آخرین فرعی که در این شرط بیان کرده‌اند این است که اگر مشتری بعضی از مبيع را قبض کند، مثلاً بايع به مشتری ده کیلو گندم فروخته و مشتری سه کیلو از آن را قبض کند، در اینجا یک احتمال این است که قبض بعض کلاً قبض است، احتمال دوم هم این است که این قبض بعض، مثل قبض مجموع است که مسقط خيار تأخير است و احتمال سوم هم این است که بگوییم: نسبت به مقدار مقبوض، دیگر خيار تأخير وجود ندارد، اما نسبت به باقی مانده، خيار تأخير وجود دارد.

شیخ(ره) فرموده: سه وجه در اینجا وجود دارد، اما هیچ کدام یک از این سه وجه را ترجیح نداده‌اند.

شرط دوم: عدم قبض مجموع ثمن از مشتری

شرط دوم این است که بايع مجموع ثمن را از مشتری قبض نکرده باشد، که این شرط هم از روایاتی که خواندیم استفاده می‌شود، که در آن روایات چنین چیزی مطرح بود که بايع ثمن را از مشتری نگرفته است و هم از فتاوی فقهاء که إجماع و اتفاق بر این شرط دارند استفاده می‌شود.

در اینجا هم فروعی را مطرح کرده‌اند؛ اولین فرع این است که اگر بايع بعضی از ثمن را قبض کرده، مثل معاملاتی که امروز هم رایج هست، که مثلاً بايع یک چهارم از ثمن را قبض می‌کند، آیا این قبض بعض کلاً قبض است؟ مثل این است که اصلاً قبض نکرده و در نتیجه مانع از خيار تأخیر نمی‌شود.

شیخ(ره) فرموده: ظاهر بعضی از روایات هم همین است که اگر بايع بعضی از ثمن را گرفت، این هم به درد نمی‌خورد.

یکی از روایت این بود که نزد ابی بکر بن عیاش از قضات عامه رفتند، که مورد روایت این گونه بود که مردی محملی را خریده و بعضی از ثمن را به بايع داده بود و رفته بود که بعض دیگر را بیاورد، گرفتار زندان شده بود، بعد از خلاصی از زندان، آمده که آن محمل را بگیرد، بايع به او گفته: محمل را فروختم.

در اینجا ابی بکر بن عیاش بر طبق مذهب امامیه قضاوت کرده و گفته: در اینجا بايع خيار تأخیر داشته و می‌توانسته این جنس و محمل را بفروشد، با اینکه مورد این روایت در جایی بود که مشتری بعضی از ثمن را به بايع پرداخت کرده بود.

مرحوم شیخ(ره) فرموده: بعضی از فقهاء هم مانند مرحوم علامه(ره) به همین قسمت روایت استدلال کرده‌اند، اما «و فیه نظر»، که وجه نظر هم این است که ابی بکر بن عیاش از روات عامه است و کلامش برای ما اعتباری ندارد.

اخذ ثمن توسط بايع بدون اذن مشتری

فرع دیگر این است که اگر بايع بدون اجازه مشتری ثمن را از او بگیرد، شیخ(ره) فرموده: قبض بدون اذن هم کلاً قبض است و دو دلیل بر آن آورده است؛

دلیل اول این است که این روایات، که از آن خيار تأخیر را استفاده کردیم، ظهور در این دارد که در خيار تأخیر، شرط این است که مشتری با رضایت خودش ثمن را به بايع نداده باشد، در نتیجه اگر بايع بدون اجازه مشتری ثمن را بردارد، این مانع از خيار تأخیر نمی‌شود.

ثانیاً گفتیم که: علت جعل خيار تأخیر مسئله‌ی ضرر است و این ضرر، با این خصوصیت که بايع بدون اذن مشتری ثمن را بردارد باقی است، چون اگر بايع بدون اذن برداشت، حق تصرف در این ثمن را ندارد و اگر بگوییم که: در مبيع هم بعد سه روز نمی‌تواند تصرف کند، این موجب تضییع بر بايع می‌شود، پس ملاک خيار تأخیر، که مسئله‌ی ضرر بر بايع است، در اینجا هم وجود دارد.

لذا بنا بر این دو دلیل مرحوم شیخ(ره) فرموده: اگر بايع بدون اذن مشتری ثمن را برداشت، این مانع از خيار تأخیر نمی‌شود و خيار تأخیر وجود دارد.

استثناء تقاص بودن قبض بدون اذن

شیخ(ره) تنها یک مورد را استثناء کرده و آن در جایی است که گرفتن ثمن بدون اذن به عنوان تقاص و حق باشد، مثل جایی که بايع مبيع را بر مشتری عرضه کرده و می‌گوید: این مبيع را بگیر و ثمن را بده، اما مشتری بعد از عرضه‌ی بايع ثمن را نمی‌دهد،

که در این صورت بائع می‌تواند حقاً ثمن را بردارد و از مشتری بگیرد، که در اینجا دیگر مانع از خیار تأخیر می‌شود.

ادله قائلین به مانعیت قبض بدون اذن در ثمن

بعد فرموده: بعضی گفته‌اند که: بین قبض بدون اذن ثمن در این شرط دوم و قبض بدون اذن مبیع در شرط قبلی فرق وجود دارد، اگر هم بگوییم که: قبض بدون اذن مبیع فایده‌ای ندارد، اما قائلیم به اینکه قبض ثمن مطلقاً جلوی خیار تأخیر را می‌گیرد، چه مشتری اذن داده باشد و چه اینکه بائع ثمن را بدون اذن گرفته باشد.

دلیلشان هم این است که گفته‌اند: در روایات خیار تأخیر، این مسئله را نسبت به مبیع با لفظ إقباض آورده و إقباض یعنی اینکه خود بائع به مشتری بدهد، لذا اگر مشتری مبیع را بدون اجازه‌ی بائع برداشت، در اینجا إقباض محقق نشده است، اما از طرف ثمن تعبیر به إقباض نشده، بلکه از طرف ثمن تعبیر به قبض شده، که قبض اعم از این است که مشتری هم بخواهد إقباض بکند یا نخواهد إقباض بکند.

پس چون در مورد مبیع تعبیر به إقباض است، نتیجه می‌گیریم که اگر مشتری بدون اذن بائع مبیع را بگیرد فایده ندارد، اما چون در طرف ثمن تعبیر به قبض است، لذا اگر بائع بدون اذن مشتری هم ثمن را بردارد، باز مانع از خیار تأخیر می‌شود.

نقد و بررسی این دلیل

مرحوم شیخ (ره) فرموده: «و فیه نظر»، که وجه نظر هم این است که نمی‌توانیم از لفظ إقباض و قبض موضوعیت را استفاده کنیم، بلکه در باب معاملات معمولاً این چنین است که بائع اول مبیع را به مشتری می‌دهد، و لذا چون غالباً این چنین است، نسبت به فعل بائع به إقباض تعبیر می‌کنند و چون بائع ثمن را می‌گیرد، به قبض تعبیر می‌کنند.

به عبارت دیگر در این معاملات معمولاً این چنین است که بائع عنوان محوریت را دارد، که جنس را می‌دهد و پول را می‌گیرد، لذا بنا بر این حساب تعبیر هم به حسب غالب وارد شده است که بائع مبیع را إقباض و ثمن را قبض می‌کند. لذا نمی‌توانیم بگوییم که: در این روایات برای لفظ إقباض و قبض موضوعیت استفاده می‌شود.

بعد مرحوم شیخ (ره) یک فتاویٰ دارند، که اشاره به این دارد که بالأخره احتمال موضوعیت را در اینجا می‌دهیم.

شرط سوم: عدم اشتراط تأخیر أحد العوضین در متن عقد

شرط سوم برای خیار تأخیر این است که نسبت به تأخیر ثمن و مثنیٰ اشتراطی در متن عقد نباشد، لذا اگر شرط کرد که جنس یا ثمن را دو روز دیگر می‌دهم، در این صورت دیگر خیار تأخیر وجود ندارد، چون متبادر از نصّ در جایی است که شرط تأخیر در آن نشده باشد.

شرط چهارم: کلی فی الذمه نبودن مبیع

شرط چهارم در خیار تأخیر این است که مبیع کلی فی الذمه نباشد، یعنی مبیع یا یک عین معین خارجی باشد و یا اگر عنوان کلی دارد، کلی فی المعین باشد، مثلاً گندم زیادی روی هم انباشته شده و می‌گوید: یک ساع از این گندم را فروختم، که یک ساع از

این گندم کلی می‌شود، اما کلی فی المعین است.

شیخ(ره) فرموده: در خیار تأخیر مبیع یا باید عین معین خارجی باشد، که مثلاً این یک کیلو گندم معین را می‌فروشد و یا اگر هم کلی است، کلی فی المعین باشد، بنابراین در معاملاتی که مبیع کلی فی الذمه است، به طور کلی خیار تأخیر وجود ندارد.

بعد مقداری عبارات فقهاء را در اینجا نقل کرده، تا ببینیم که ایشان به چه نتیجه‌ای می‌رسند.

تطبیق عبارت

«وإن ادعى انصراف الأخبار إلى غير هذه الصورة.»، انصراف اخبار خیار تأخیر به غیر این صورت، یعنی به صورت قبض مع الإذن ادعا شده است، یعنی روایات خیار تأخیر جایی را می‌گیرد که مشتری مبیع را مع الإذن قبض کند، که در اینجا خیار وجود ندارد، «لکنه مشکل»، یعنی انصراف مشکل است، چون گفتیم که: انصراف منشأ لازم دارد و منشأ انصراف باید کثرة الإستعمال باشد، در حالی که در اینجا کثرت استعمال نداریم.

«كدعوى شمولها»، بعد این مشکل بودن را تشبیه کرده فرموده: این انصراف مشکل بودنش شبیه ادعای شمول این اخبار است، یعنی اگر کسی بگوید که: این روایات شمول دارد و حتی آن موردی را که قبض بلاإذن است شامل می‌شود، یعنی اگر کسی ادعا کند که این روایات إطلاق دارد، این ادعای إطلاق هم مشکل است.

بعد فرموده: «ولو قلنا بإرتفاع الضمان»، اینکه این عبارت به کجای مطلب می‌خورد، سه احتمال وجود دارد؛ یک احتمال این است که به این «دعوی شمولها» بخورد، یعنی بگوییم: إطلاق این روایات مشکل است، ولو اینکه قائل به إرتفاع ضمان شویم، دوم اینکه این به عبارت قبل که بگوییم: این ادعای انصراف مشکل است می‌خورد و سوم اینکه به قبل از «لکنه ...» برمی‌گردد، یعنی عبارت این است که «وإن ادعى انصراف الأخبار إلى غير هذه الصورة، ولو قلنا بإرتفاع الضمان» و این جمله‌ی «لکنه مشکل کدعوی شمولها» مثل یک جمله‌ی معترضه و داخل پرانتز واقع می‌شود و معنایش این است که بعضی انصراف اخبار را به غیر این صورت یعنی قبض مع الإذن ادعا کرده و گفته‌اند اخبار انصراف به این مورد دارد.

اخبار می‌گوید: در صورتی خیار تأخیر نیست که مشتری مبیع را با اجازه‌ی بایع بردارد، «ولو قلنا بإرتفاع الضمان»، یعنی ولو اینکه در جایی هم که بلا إذن قبض می‌کند، ضمان مرتفع شود، اما خیار تأخیرش باقی است.

این دو سه احتمالی که در اینجا وجود دارد، که در دوره‌ی سابق همین احتمال را ترجیح دادیم این مربوط به قبل از لکنه هست.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) تا قبل از «لکنه ...» تقریباً بحث ادعای مدعی است و «لکنه» جواب از ادعا است و می‌خواهیم بگوییم که: این «ولو قلنا» از مکملات ادعای مدعی است، یعنی مدعی می‌گوید: ادعا می‌کنم که این روایات انصراف دارد و نتیجه‌ی انصراف این است که در قبض بلا إذن هم خیار تأخیر وجود دارد، که در اینجا معنا می‌دهد که بگوید: ولو ضمان هم نباشد، چون این لو وصلیه است و قبل از این عبارت، شیخ(ره) در وجه چهارم فرموده: مسئله را بر إرتفاع و عدم إرتفاع ضمان مبتنی می‌کنیم و می‌گوییم: اگر قبض بلا إذن سبب ارتفاع ضمان شود، در اینجا خیار تأخیر نیست و اگر سبب ارتفاع ضمان نشود، خیار تأخیر هست، بعد مدعی خواسته یک حرف خیلی بالایی بزند و می‌گوید: ادعا می‌کنم این روایات انصراف دارد و به قبض مع الإذن اختصاص دارد، یعنی خیار تأخیر در جایی که مشتری مع الإذن مبیع را گرفته باشد نیست، در نتیجه در جایی که مشتری بلا إذن مبیع را گرفته، خیار تأخیر هست و ادعا کرده که خیار تأخیر در اینجا هست، ولو اینکه ضمان هم مرتفع شده باشد.

«و لو مَكَّن المشتري من القبض فلم يقبض»، فاعل «مَكَّن» بايع است، یعنی اگر بايع مشتري را متمكن از قبض کند، اما مشتري قبض نکند، مثلاً بايع می‌گوید: مبيع را بگیر و مشتري نگیرد، «فالأقوى أيضاً ابتناء المسألة على ارتفاع الضمان و عدمه»، اقوى این است که اگر گفتیم: با اینکه مشتري را متمكن کرده ضمان از بايع مرتفع می‌شود، خيار تأخير نیست، اما اگر گفتیم که: ضمان هست، خيار تأخير هم هست.

«و ربما يستظهر من قول السائل في بعض الروايات»، چه بسا از قول سائل در بعضی از روایات گذشته که سائل گفت: «ثم يدعه عنده»، یعنی مشتري مبيع را در نزد بايع واگذار می‌کند، «عدم كفاية التمكن»، استظهار می‌شود که مجرد تمکن مشتري فايده ندارد و آنچه جلوی خيار تأخير را می‌گیرد، قبض بالفعل است.

شيخ (ره) فرموده: «و فيه نظر»، که این وجه نظر هم مختلف معنا شده است، یک معنا این است که «يدعه عنده» معنایش این نیست که مشتري متمكن است، بلکه اعم از این است که مشتري متمكن باشد یا نباشد و احتمال دوم هم که به نظر ما هم همین أصح است، این است که این «ثم يدعه عنده» در کلام سائل واقع شده و نه در کلام امام (عليه السلام)، لذا قابل استدلال نیست.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) امام (عليه السلام) جواب سائل را فرموده، ولی این از قیودی است که در کلام سائل است، این مثل این است که شما بگویید: سائل گفته که: حسین حسن را زد و امام (عليه السلام) هم می‌فرماید: قصاص بکن، حال بگوییم که: این قصاص فقط در مورد حسین و حسن است، پس این خصوصیات سائل را نمی‌توانیم به عنوان دخالت در حکم بیاوریم، مگر قیودی باشد که امام (عليه السلام) بنا بر آن قیود این حکم را فرموده است، اما اگر این نباشد، نمی‌توانیم آن را حساب کنیم.

«و الأقوى عدم الخيار؛ لعدم الضمان»، اقوى این است که خيار تأخير نیست، چون ضمان نیست.

«و في كون قبض بعض المبيع كـ«لا قبض» لظاهر الأخبار»، آخرین فرع این است که ظاهر اخبار این بود که همه‌ی مبيع را باید بگیرد، پس قبض بعضی از مبيع کلاً قبض می‌شود، «أو كالقبض، لدعوى انصرافها إلى صورة عدم قبض شيء منه»، یا اینکه قبض بعض مبيع هم مثل قبض مجموع مبيع است، چون این اخبار به صورت عدم قبض چیزی از مبيع انصراف دارد، یعنی هیچ مقداری از مبيع را نگرفته، بنابراین اگر بعضی از مبيع را گرفته باشد، از مورد روایات خارج می‌شود و خيار تأخير ندارد، «أو تبعية الخيار بالنسبة إلى المقبوض و غيره»، و یا اینکه خيار را نسبت به مقبوض و غیر مقبوض مبيع کرده و بگوییم: نسبت به مقبوض خيار ندارد و نسبت به غیر مقبوض خيار دارد، «استناداً مع تسليم الانصراف المذكور إلى تحقق الضرر بالنسبة إلى غير المقبوض لا غير، وجوه»، که نسبت به غیر مقبوض بايع ضرر می‌کند، پس نسبت به غیر مقبوض خيار است، لا غير، یعنی نسبت به مقبوض ضرری نیست.

«الشرط الثاني: عدم قبض مجموع الثمن»، شرط دوم عدم قبض مجموع ثمن است، که ثمن را بايع قبض نکرده باشد، «و اشتراطه مجمّع عليه نصّاً و فتوى»، و اشتراط این شرط، هم از نظر روایات و هم از نظر فتاوی اجماعی است. البته خودتان در روایات دقت کنید و ببینید که آیا از همه‌ی روایات استفاده می‌شود که بايع نباید ثمن را قبض کرده باشد؟ ظاهراً فقط در یک روایت چنین قیدی بود.

«و قبض البعض كـ«لا قبض»»، حال اگر بايع بعضی از ثمن را قبض کرد، این کلاً قبض است، «لظاهر الأخبار المعتضد بفهم أبي بكر ابن عياش في رواية ابن الحجاج المتقدمة»، به دلیل ظاهر اخبار، که این ظاهر معتضد به فهم أبي بكر بن عياش در روایت ابن حجاج است، که از ظاهر روایات استفاده می‌شود که باید همه‌ی ثمن را بايع گرفته باشد و اگر بعضی از ثمن را گرفته به درد نمی‌خورد، که این ظاهر مؤید به فهم أبي بكر است، که در مورد روایت سؤال کرد و سائل گفت: مقداری پول را به آن داده بودم و باز گفت که: بايع خيار تأخير دارد.

«و ربما يستدلّ بها تبعاً للتذكرة»، و چه بسا به تبع علامه (ره) در تذکره به روایت ابی بکر هم استدلال کرده است، «و فيه نظر». و وجه نظر هم این است که اولاً فهم ابی بکر برای ما حجیت ندارد و ثانیاً در این روایت چون کسی که حکم را بیان کرده ابی بکر است و سنی مسلک هم هست، لذا به درد نمی‌خورد.

فرع دیگر این است که «و القبض بدون الإذن كعدمه»، که قبض بدون اذن مثل عدم قبض است، «لظهور الأخبار في اشتراط وقوعه بالإذن في بقاء البيع على اللزوم»، چون اخبار خيار تأخير که می‌گفت: ثمن را نگرفته باشد، ظهور در این دارد که ثمن را با اذن مشتری نگرفته باشد، یعنی ظهور دارد در اینکه اگر ثمن را با اذن مشتری گرفته است، بیع لازم است، «مع أنّ ضرر ضمان المبيع مع عدم وصول الثمن إليه على وجه يجوز له التصرف فيه باقٍ»، و دلیل دوم این است که قبض بلا اذن ضرر بایع را برطرف نمی‌کند، چون این قاعده که «تلف المبيع قبل القبض من كيس البائع»، در صورتی که ثمن به ید بایع، به نحوی که تصرف در آن جایز باشد واصل نشود، این ضرر باقی است، لذا خيار هم هست.

«نعم، لو كان القبض بدون الإذن حقاً»، بلکه اگر قبض بدون اذن به عنوان حق باشد، «كما إذا عرض المبيع على المشتري فلم يقبضه»، مثل اینکه بایع مبيع را عرضه کند و مشتری نگیرد، در اینجا بایع می‌تواند حتی بدون اذن مشتری هم ثمن را بردارد، «فالظاهر عدم الخيار»، لذا ظاهر این است که در اینجا خيار وجود ندارد، «لعدم دخوله في منصرف الأخبار»، چون در موردی که اخبار انصراف دارد که خيار تأخير هست، این مورد دیگر داخل نیست، «و عدم تضرر البائع بالتأخير»، و در اینجا دیگر ثمنش را حقاً گرفته و لذا بایع در اثر تأخير ضرری نمی‌بیند.

«و ربما يقال بكفاية القبض هنا مطلقاً»، بعضی گفته‌اند که: قبض در طرف بایع که ثمن را می‌گیرد، مطلقاً کفایت می‌کند، یعنی چه با اذن و چه بدون اذن، «مع الاعتراف باعتبار الإذن في الشرط السابق»، در حالی که همین قائل اعتراف کرده که در شرط سابق، «أعنى قبض المبيع»، یعنی نسبت به مبيع اذن بایع لازم است، «نظراً إلى أنّهم شرطوا في عناوين المسألة في طرف المبيع عدم إقباض المبيع إياه»، برای اینکه فقهاء در عناوین مسئله، در طرف مبيع عدم إقباض مبيع را شرط کرده‌اند، «و في طرف الثمن عدم قبضه»، اما در طرف ثمن عدم قبض را شرط کرده‌اند، که البته این هم متخذ از همین روایاتی است که در همین اخبار خيار تأخير خواندیم.

حال اگر مشتری مبيع را بدون اجازه‌ی بایع برداشت، إقباض محقق نشده، اما عدم قبض یعنی بایع بگیرد، اعم از این است که مشتری اجازه بدهد یا ندهد.

«و فيه نظر لأنّ هذا النحو من التعبير من مناسبات عنوان المسألة باسم البائع»، در این مطلب اشکال هست، چون این تعبیری که در عنوان مسئله آورده‌اند، از مناسبات عنوان مسئله به اسم بایع است، یعنی چون در اینجا مسئله‌ی خيار تأخير مربوط به بایع است، لذا عنوان مسئله، محورش روی بایع می‌چرخد، «فيعبر في طرف الثمن و المثلث بما هو فعل له»، لذا در طرف ثمن و مثلث به آنچه که فعل برای بایع است تعبیر می‌شود، «و هو القبض في الأول و الإقباض في الثاني»، که نسبت به ثمن قبض و نسبت به مبيع اقباض هست.

«فتأمل»، این فتأمل اشاره به این دارد که بالأخره این عنوانی هم که علماء در این شرط، به عنوان شرایط خيار تأخير آورده‌اند، متخذ از روایات است، یعنی چه بسا موضوعیتی را از کلمه‌ی إقباض و قبض در روایات استفاده کرده‌اند و لذا آن را مطرح کرده‌اند.

«و لو أجاز المشتري قبض الثمن بناءً على اعتبار الإذن كإذن في حكم الإذن»، یعنی اگر بایع ثمن را بدون اجازه‌ی مشتری بردارد و بعداً مشتری این قبض را اجازه کرد، بنا بر اینکه بگوییم: اذن مشتری لازم است، این اجازه در حکم اذن است.

«و هل هي كاشفة أو مثبتة؟»، آیا این اجازه‌ی مشتری کاشف است، یعنی وقتی که اجازه می‌دهد، کشف از این می‌کند که این قبض از اول درست بوده و یا مثبت است، یعنی مثبت صحت قبض از حین اجازه است، مثل همان که قبلاً در فضولی عنوان ناقله را بیان کردیم، اما در اینجا نمی‌گوییم: ناقله و می‌گوییم: عنوان مثبت؛ یعنی مثبت صحت است که تا به حال این قبض عنوان صحت را نداشت، و از الان مثبت صحت است.

«أقواهما الثاني.»، اقوی دومی است، که مثبت است و می‌گوییم که: چه ثمره‌ای بر آن مترتب می‌شود؟ فرموده: «و یترتّب علیه ما لو قبض قبل الثلاثة فأجاز المشتري بعدها.»، ثمره‌اش این است که اگر بایع در بین سه روز و بدون اجازه‌ی مشتری ثمن را بردارد و مشتری هم بعد از سه روز اجازه دهد، چون اگر مشتری داخل در سه روز اجازه دهد، باز فرقی نمی‌کند بین اینکه بگوییم کاشف است یا مثبت، اما اگر مشتری بعد از سه روز اجازه داد، در اینجا ثمره‌اش روشن می‌شود، که اگر بگوییم: این کاشف است، معلوم می‌شود که قبض در سه روز قبض صحیحی بوده و خيار تأخیر نیست، اما اگر گفتیم: عنوان مثبت را دارد، خيار تأخیر باقی است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين